

واینوویچ، وجدان بیدار روس (جستار گشایی)



واینوویچ، وجدان بیدار روس

جستار گشایی

سخن به گزاف نگفته‌ایم اگر مدعی شویم که ادبیات، هم‌ارهٔ تاریخ، در خط مقدم کُنشگری سیاسی بوده‌است. این کنشگری البته تیغ دو دم بوده؛ گاه توجیه‌گر استبداد سیاسی و سیاست استبداد، و گاه در جبهه مخالف آن؛ هرچند بُرّایی این تیغ در هر دو عرصه به یک میزان نبوده‌است. ادبیات ایدئولوژیکی که متعهد توجیه رفتارهای نظامات توتالیتر باشد، پیشینه بلندی دارد و کارنامه‌ای سیاه؛ اما ادبیات آزادی‌خواه و ظلم‌ستیز نیز حضوری تأثیرگذار و امیدبخش داشته‌است و از قضا نمونه‌های موفق فراوانی به جهان اندیشه و ادب تقدیم نموده. در مجموع، حاکمان خودکامه پیوسته با این حربهٔ مؤثر، به نوعی درگیر بوده‌اند؛ یا در تلاش برای بهره‌برداری از ادیبان برای تعمیق و گسترش گفتار رسمی خود در میان عامّه؛ یا در کشمکش با آزادگان اهل قلم تا در برابر کثرونی‌های ایشان دم برنیاورند. با این حال، در تمامی اعصار و ادوار، نویسندگان ملتزم به ارزش‌های انسانی، که همچون وجدان بیدار جوامع بشری، در رهگذار باد سلطه و خودکامگی، نگهبان لالهٔ آزادی و شرافت هستند، به مسؤولیت تاریخی خود واقف و عامل بوده، «کلمه» را در خدمت «آدم»‌های پوست و گوشت و استخوان‌دار گرفته، از درد و رنج توده‌های تحت ستم زورمداران، حکایت و شکایت کرده‌اند.

قرن بیستم میلادی، این قرن پرتلاطم، که صحنه منازعات «ایسم»‌ها و «ایده»‌های مختلف و همه نفرت‌انگیز، بوده در دل خود ادبیاتی پدید آورد که در مقابل پروپاگاندا پرطمطراق آن ایدئولوژی‌های ستیزه‌جو، قد علم کرده، به نیروی قلم، تشت رسوایی آنان را که پشت عناوین دهن‌پرکنی همچون کمونیسم و سوسیالیسم و فاشیسم و اسلامیسم سلفی و... پنهان شده بودند از بام فلک انداختند. هنرمندان بزرگی همچون جورج اُروِل، بوریس پاسترناک، آلکساندر سولژنیتسین، واتسلاف هاول، ایوان کلیما، میلان کوندرا و... هر یک به سبکی و بیانی، در لابلای صفحات آثار خود، رسوایی حاکمانی را فریاد زدند که با وعدهٔ بهشت، جهنمی از رنج و عذاب برای انسان آفریدند. این نویسندگان با به جان خریدن مصائبی نه چندان شیرین و تحمل انواع و اقسام آزار و اذیت‌ها،

اعم از آوارگی، تبعید، شکنجه، حصر و حبس و از همه دردناک‌تر، سانسور و توقیف آثارشان، پوچی ایدئولوژی‌های آرمانشهری را، که دل از عوام‌الناس و حتی خواص جامعه برده بود، برملا کردند. آنان برای پیکار با جهل علم‌نما، نه لشکر کشیدند، نه تیری شلیک کردند و نه جانی را ستاندند، حتی جان جلادان خود را. بلکه با تیزی قلم خویش، دُم‌لهای چرکین فریب و نیرنگ را نشتر زدند تا «انسان»، رها و آزاد و یله، بزاید و بزید و بمیرد. یکی از قهرمانان بلندآوازه این میدان، ولادیمیر واینوویچ (۲۰۱۸ - ۱۹۳۲) داستان‌نویس و طنزپرداز روس بود، که با روشن‌بینی و دوران‌دیشی مثال‌زدنی خود، هم در دوران سیاه شوروی نقاب از رخ زمامداران ریاکار کشور خود کنار زد و هم با بصیرتی شگرف، فریب رفتن آن رژیم و آمدن این نظام را نخورد و با پیش‌بینی بازتولید همان دستگاه مزور ستم‌پیشه، برآمدن دیکتاتوری در کالبد ولادیمیر پوتین را هشدار داد. در سال‌های واپسین اتحاد جماهیر شوروی، کمتر روشنفکر و نخبه آزادیخواه روس بود که از گلاسنوست و پروستریکای گورباچف خشنود نباشد و از فروریختن دیوار ستبر کمونیسم در آن دیار، دست‌افشانی و غزلخوانی نکند؛ اما واینوویچ، صاحب رمان دژستانی «مسکو ۲۰۴۲»، تنها چهارسال پیش از فروپاشی شوروی، ظهور نسخه قرن بیستویکمی «استالین» را با زبان طنز و هزل، پیشاپیش به تصویر کشیده بود.

در پرونده پیش‌رو، به مناسبت انتشار ترجمه فارسی رمان «مسکو ۲۰۴۲» از واینوویچ، برآن شده‌ایم نگاهی دقیق به این اثر برجسته انداخته، در ضمن آن به تحلیل جایگاه ادبیات سیاسی در سپهر اندیشه‌ورزی جهانی بپردازیم و وزن و ارج تکاپوهای نویسندگان سیاست‌ورز را در تحولاتی اجتماعی و فرهنگی، برسیم.